

نقدی ایرانی بر موزه‌هایی در باد

فریدون جنیدی

(کتاب ماه، ش ۳۹ و ۴۰، آذر و دی ۱۳۸۰، رویه‌ی ۵۶)





موزه‌هایی در باد
دکتر مرتضی فرهادی
انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی

در دامنه دیرنگ زمان هر دگرگونی را شاید روی دادن و یکی از دگرگونی‌های شگفت این است که روزی در یونان یا رم باستان در گزارش هر کار، این گفتار را می‌افزودند که: پارسیان در این باره چنین می‌کنند، یا پارسیان را گمان بر این نیست که... روزگار اندکی به پیش رفت و در هنگام اسلامی نویسندگان عرب، یا ایرانی عربی نویس در هر بار، چنین می‌گفتند که در روزگار عجم، کار بدین گونه بود، یا ملوک عجم در این باره چنین می‌کردند، یا حکمای عجم را "رای" بر این بود....

اندکی دیگر روزگار گذشت و با یورش همه جانبه غرب در آن هنگام که در ایران زمین بیگانگان حکومت می‌کردند و پهنه ایران از دانشور و فرهنگ و اندیشه تهی بود. کار چنان به آئین شد که ایرانیان وامدار غریبان شدند، و امروز در همه کار و گفتار، ما را می‌باید که چنگ بدامان آنان زنیم و آرایه از سخنان آنان آوریم.

نگارنده، رای آن دارد که از دیدگاه ایرانی به پژوهش شگفت مرتضی فرهادی با عنوان "موزه‌هایی در باد" بنگرد! و نخستین برآوردها از تاریخ پرگستره ایران (شاهنامه) را در این نگاره‌ها جست و جو کند: نگاره نخست، همان است که در پشت دفتر نیز به چاپ رسیده است و نویسنده از آن به نام زایش آدمی نام برده است. این نگاره یک داستان از شاهنامه را باز می‌گوید:

در سوی راست مردی کلاه‌دار (تاجدار) ایستاده است و در سوی چپ یک زن، زن میانین که فرزند از او زاده شده است به پشت بر زمین خوابیده و یک مرد دست به کش، پس از زادن فرزند، رو به آن مرد تاجدار، با بزرگداشت وی ایستاده است. میان سر او و پیکر زن یک بخش خرد، از زمینه نگاره پیداست که نشان می‌دهد کلاه مرد میانین کلاه، یک موبد است که از نیم رخ دیده می‌شود و به سوی جلو پیشانی اندکی خم می‌شود، این کلاه بر بسیاری از نگاره‌های ایران باستان دیده می‌شود و نمونه آن این موبد است که از سنگ کنده‌های ساسانی در نقش رستم بر گرفته شده است.



کودک از اندازه دیگر کودکان بسی بزرگتر می‌نماید. (به گمان نویسنده استاد فرهادی که دست و پا برایش کشیده نشده است). دست و پای خویش را چنان که در زهدان مادر بوده به تن چسبانده است. سوی چپ پهلوی مادر شکافته شده و این نگاره، نگاره زایش رستم جهان پهلوان است، که از پهلوی بیرون کشیده شده است:

مر آن ماهرخ را به می‌کرد مست	بیامد یکی موبد چیره دست
بتابید مریچه را سر ز راه	شکافید، بی رنج پهلوی ماه
که کس در جهان آن شگفتی ندید	چنان بی‌گزندش برون آورید

بر این بنیاد؛ آن که در سوی راست ایستاده است، زال (پادشاه سیستان) است و آن که در سوی چپ ایستاده است سیندخت، زن مهراب کابل خدای است. و زن پهلوی شکافته دخت مهراب، رودابه است؛ شگفت تر آنکه، در سوی راست این نگاره با یک خط جدا کننده، زنی آبستن کشیده شده که شکمی گران دارد. که در میان زنان آبستن هیچ کس چنین دیده نشده است، و این نگاره رودابه است به هنگام بارداری. و همه این نگاره‌ها بر روی هم گذر روزگار رودابه را از بارداری تا زایش رستم نشان می‌دهد. و این کهن‌ترین نگارنامه یک دفتر است که نگاره‌های گوناگون از یک سرگذشت را باز می‌نماید، و امروز آن را " ایلوستراسیون " می‌نامند!

درباره شکم گران رودابه که بیشتر به یک تکه سنگ یا آهن گرد می‌ماند تا به شکم یک زن آبستن نیز چنین آمده است:

شد آن ارغوانی رخش، زعفران	شکم گشت فربی و تن شد گران
چه بودت که گشتی چنین زردفام!	بدو گفت مادر، که ای جان مام!
همی بر گشایم بفریاد لب	چنین گفت پاسخ که من روز و شب
و یا ز آهن است آنکه بوده در اوست!	تو گویی بسنگستم آکنده پوست

چون در خاندان رستم هستیم به پدرش زال نیز پردازیم: در رویهٔ ۲۶۹، نگاره‌ای از بند مزاین آمده است که پژوهنده از آن با "رقص جادویی و کبک غول پیکر" یاد کرده است، و این نگاره نیز چیزی جز بازگرداندن سیمرغ، زال را به نزد سام نیست، و اگر نیک بنگریم این دو مرد (هم بشن: هم قد) نیستند، و آنکه در پیش است، زال است که کوچکتر می‌نماید، و مرد پسین، سام پهلوان است. مرد پسین جامه بر تن دارد و کودک بی جامه است.



این نگاره را یک بار دیگر در آنچه "جام طلایی حسنلو" می‌خوانند و من آن را "جام جهان نما" می‌دانم آمده است. باز آنکه در آن نگاره سیمرغ هنوز در پرواز است و زال را بر دوش دارد، و سام در برابر آنان ایستاده است.^(۱)

یک هنگام برجسته در داستان ایران، هنگام تهمورث است. این واژه هنگام تهمتنی و رام کردن جانوران است.^(۲) نام تهمورث با پاژنام (لقب) زیناوند همراه است.

و زیناوند: دارندهٔ جنگ افزار است^(۳) و روشن است که می‌باید برای پیروز شدن بر جانوران، از یک گونه یا چند گونه جنگ افزار سود برد، زیرا که دست تهی مردمان با شاخ جنگی گاووان و قوچ رو به رو نتوان شدن! و این نیز پیداست که هنگام رام کردن جانوران هنوز مس و آهن و فلز پیدا نشده، پس بایسته

می‌نماید که نخستین جنگ افزار مردمان، گرز بوده باشد، که از چوب و تنه درختان می‌کنده‌اند. این گونه گرز یا چوب هنوز به کار گاورانی و خررانی می‌آید و روستاییان همواره آن را در دست دارند.

نرمک نرمک چوب راست، به چوبی که بر آن گره داشته باشد دگرگون گردید، و گرز فلزی زمان‌های پسین، همه، همان پیکر را نگاه داشتند!



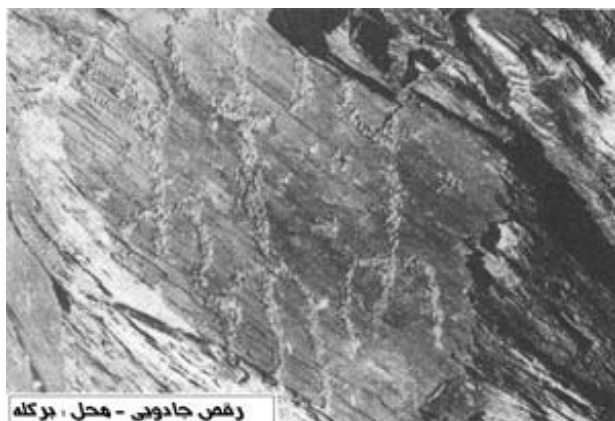
مردی برهنه با چماق
محل: جند مزاین

این نخستین جنگ افزار در نگارهٔ رویهٔ ۲۵۴ دیده می‌شود، و از آنجا که نگاره، مردی برهنه را نشان می‌دهد، بایستی، بی‌گمان بودن به اینکه نگاره نیز در همان زمان کشیده شده است، که برهنگی به آیین بود. چنان که گرز پیشرفته را در لوح بیست و دو، در رویهٔ ۲۵۴ می‌بینیم که در آن مرد جنگنده با شیر، جامه بر تن دارد!



شکار شیر با چماق - محل: مخره کتیه دار

مردان برهنه در نگارهٔ ۶۱ در رویهٔ ۲۷۱ نیز دیده می‌شوند که پژوهنده از آن با رقص جادویی یاد کرده است، اما اینان همان مردان هنگام تهمورث اند که با تکان دادن دست و غریو و بانگ، جانوران را به سوی می‌رانند!



رقص جادویی - محل: جرکله

این مردان با مردان کاستلون اسپانیا نیز که نگاره آن در رویه ۳۷ دفتر به چاپ رسیده است و از آن نیز با " جنگاوران راه پیما " (رقص مذهبی) یاد کرده اند، یک کار یگانه را به انجام می‌رسانند.



جنگاوران راه پیما [رقص مذهبی] | جزیره کاستولا، حدود ۴۰۰۰-۳۰۰۰ ق. م.
عرصه، تقریباً ۲۲/۵ سانتی متر، کاستلون، اسپانیا

اینان نیز همه برهنه اند، و یک زن نیز در میانشان دیده می‌شود و با چوب‌ها که در دست دارند، شکار را به سویی که می‌خواهند می‌رانند! چنان که نگاره سوی راست رویه ۳۰۱ نیز در تنگ غرقاب پیدا شده است همین سخن را می‌گوید!



رماندن کورن در شکار جرکه - محل، تنگ غرقاب

نمونه‌های دیگر از همین گونه شکار در رویه ۲۴۱ آمده است که در آن نیز شکارگر برهنه است و گویا چوبی در دست دارد.



نگاره کمباب شکار کوزن - محل ، برکله

این گروه نگاره‌ها همه یکسان اند، و کهنگی و فرسودگی نیز از همه آنان نمایان است و نشان می‌دهد که در زمانی بس دور کشیده شده اند.

شکار در هنگام تهمورث، برای خوردن گوشت آنان نبوده است. زیرا که در آن هنگام، هنوز از گوشتخواری بس دور بوده ایم. جانوران رام شده را برای نوشیدن شیرشان می‌گرفته اند، و رمز آن از این گفتار شاهنامه بر می‌آید:

بداریدشانرا جدا جفت جفت

زیرا مردمان باستان پس از گذشت زمان دراز دیدند که جاندار شیرده چندی شیر می‌دهد، و پستان خشک می‌شود، پس پی بردند که رمز شیر دادن همیشگی جانور ماده در آن است که نر نیز در کنار او باشد. و این گفتار شگفت شاهنامه همین را می‌رساند، زیرا که اگر از شکار، گوشت جانوران را می‌خواستندی خورد، چه نر، چه ماده! بایسته نمی‌نمود که آنان را با هم در کنار یکدیگر نگاه بدارند، و نیز در سخن دیگر همین را می‌گوید که باید "از" شیر جانوران خوردن:

بدیشان بورزید و زیشان خورید

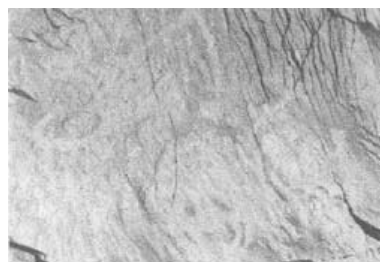
زیرا که اگر خوردن گوشت را می‌گفتند بس بود که بگویند، ایشان را بخورید.^(۴)

نگارهٔ رویهٔ ۳۰۱ که پژوهندهٔ گرامی گمان برده است که کسی روی زانو نشسته به سوی بزی تیر می‌اندازد، نشان می‌دهد که کودکی که اندام او کوچکتر از مرد یا زنی است در زیر شکم بز خم شده از پستان بز شیر می‌نوشد و آن کودک دو پا بیشتر ندارد تا گمان بریم بزغالهٔ او است. و نیز مرد یا زن سوی چپ تیر نمی‌افکند و نشانه‌ای از کمان در دست او نیست، که با دست راست خود، دم بز را گرفته است تا کودک بتواند به آسانی شیر بنوشد!

به همین روی که جانور نمی‌بایست در هنگام گرفته شدن کشته شود، در نگاره‌های پیشین دیدیم که با دست و دویدن گروهی که بیگمان با غریو و بانگ همراه بوده است، شکار را به سویی که می‌خواسته اند، می‌رمانده اند، و دو نگاره دیگر از این دست، در این دفتر آمده است که سخت شایسته نگرش است:



نخست مردی که با یک چوب دوشاخ، بز را به بند می‌آورد!
 به دام انداختن بزها با نیزه و چوب دوشاخ در نگاره ۸۴ رویه ۲۸۶ دیده می‌شود، و چوبی که از آن (پرگار مانند) یاد شده است چیزی جز چوب دوشاخ از یک سو و یک چوب یک شاخ از سوی راست نیست. و این مرد نیز برهنه می‌نماید!



شکارگاه و علامت اشکار هشت
 [پرگار]
 محل ، خاک غرقاب

دیگر نقش بسی شگفت است که استاد فرهادی، از آن با شکار شیر یاد کرده است، و گمان ایشان بر این است که کسی نیزه ای به سوی شیر دراز کرده است. باز آنکه نگرش سخت و نازک بدین نگاره اشکار می‌کند که مرد، نای بلندی بر دهان نهاده، و با بانگ سگ، جانوران دیگر را می‌رماندند!

بکردار تهمورثی کرنای

ز بس های و هوی و جرنگ درای

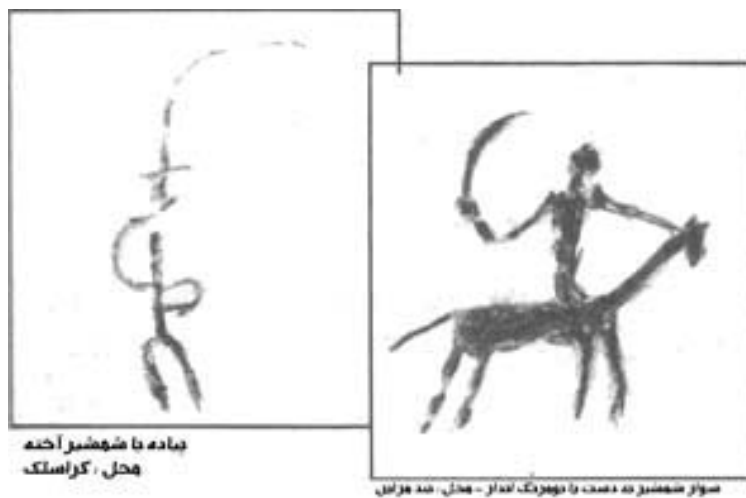


شکار شیر-محل ، شرق بند قبدو

به روشنی ازهای و هوی و بانگ و آواز و غرش نای در دوران تهمورث یاد شده است، و کسیکه با نیزه بدنبال شیر می‌رود، آنرا در هر دو دست می‌گیرد نه در یک دست.

این نای که می‌باید از نای‌های میان تهی کناره‌نیزارها به دست آمده باشد، به گونه‌ی کرنای فلزی ساخته شده اما در میان بومیان استرلیا^(۵) هنوز روان است و آواهای گونه‌گون چون بانگ گاو، سگ، شیر، خروس و... از آن بیرون می‌آید و دیجیریدو *dijiridu* نامیده می‌شود.

نای نواز دفتر ما نای را به دهان خودش برده، می‌نوازد و دست چپ خویش را به کمر نهاده است. نگارنده به نشانه‌ای چند از کوچ ایرانیان باستان به دریابارهای مالزی و اندونزی و سنگاپور... برخورده است و چون برای شرکت در یک انجمن ایران شناسی به استرلیا رفتم در اندیشه‌ی خویش استوارتر شدم، زیرا که نشانه‌های فراوانی از آمیختن ایرانیان با بومیان استرلیا دیدم که یکی همین نای کهن است و دیگری را باز آقای فرهادی در این دفتر نشان می‌دهد و آن پرتاب "بومرنگ" است برای شکار، که در رویه ۱۶۰ آمده است؛ یک بومرنگ پرتاب شده (صخره کتیبه دار) و دیگری بومرنگ در دست دارد. (بند مزاین) و پژوهشگر گرامی در نگاره‌ای دیگر در همین رویه مرد شمشیر به دستی را در گراسنگ نشان می‌دهد و باز می‌نماید که برای آنکه بومرنگ در دست دارد، نمی‌توان به داشتن شمشیر گمان برد، زیرا که شمشیر دسته دارد، و آن بومرنگ انداز بومرنگ بی دسته در دست دارد.



چنان که امروز می‌دانیم جایگاه بومرنگ اندازان را استرلیا می‌دانند، و همواره همین نکته که این نام؛ سخت، «ایرانی» در گمان می‌آید، پیش از این مرا در شگفتی می‌برد و امروز استاد ما جایگاهی دیگر برای بومرنگ اندازی در ایران نشان می‌دهد!

این گروه نگاره‌ها همه سخت کهن می‌نمایند و با چند نگاره‌ی دیگر که من پیامشان را در نیافتم همه به یکسان فرسوده (هوا دیده) شده‌اند و مردمان در همه آنها برهنه‌اند، و همه به دوران تهمورث بر می‌گردند و اینجا برای آنکه سخن خویش را پایان بخشیم می‌باید که یک واژه ایرانی را بشکافیم:

واژه نگاشتن، با ریشه‌ی زمان روان (زمان حاضر) نگاریدن می‌شود، و نگاریدن خود از چگونگی داستان خط و دبیری و نویسندگی در همه‌ی جای جهان سخن می‌گوید که در همه‌ی جای جهان دبیری با " نگار " یا " نقش " آغاز شده است، و این برتری شگفت از آن زبان ایرانی است که داستان‌های بزرگ و دامنه دار را در کالبد واژه کوچک و ریشه را باز می‌گوید^(۶)، چنان که در هیچ زبان دیگر در جهان نمی‌توان دست کم برای همین یک داستان (پیدایی دبیره و خط) واژه ای آورد که سرگذشت کار را از آغاز تا امروز بازگوید!

چون به اینجا رسیدیم باید بدانیم و به یادآوریم که آغاز دبیری و خط نیز در شاهنامه به هنگام تهمورث می‌رسد؛ و این واژه از آن گاه که با نگاره آغاز شد، تا امروز که با نگاشتن به زبان می‌آید همه‌ی سرگذشت دبیری و خط را در خود نهفته دارد! و این ویژگی تنها به این واژه پایان نمی‌یابد. از دوران تهمورث یادگارهای دیگر هنوز در ایران هست، و از آن میان باید از نخستین جامه‌ها و زیراندازها که از پشم کوبیده گوسفندان پدیدار شد نام برد که هنوز به نام نمده؛ کلاه و نیم تنه و زیرانداز آن در "ایران فرهنگی" کاربرد دارد و نه بیرون از آن!

چوب یا گرز دوران تهمورث هنوز در دست چوپانان هست، کاسه‌های سنگین که از آغاز هنگام سنگ پدیدار شده بود، هنوز در خراسان و تنها یک شهر دیگر در کردستان شمالی (در کشوری به نام تازه ترکیه) ساخته می‌شود، در کاربردهای گوناگون، چون‌هاون، کاسه، دیگ، نمکدان و... از آن می‌سازند.

آوندهای چوبین که به گمان من در هنگام جمشیدی ساخته شده است، هنوز در گیلان و تبرستان و گرگان و کردستان ساخته می‌شود.

از غارهای زندگی دوران غارنشینی (پیش از تهمورث) آن‌ها که در دست هستند، هنوز برای جای گوسفندان بهره می‌برند، و نگارنده در بازدید از کردستان غربی در غار نزدیک روستای "زرزی zarzi" نزدیک سلیمانیه، آرام دادن گوسفندان را در نیمه‌ی روز به چشم دیدم... از این دست گواه‌ها.

اکنون بایسته است که خواننده گرامی پرسد که زمان این نگاره‌ها، یا هنگام تهمورث در داستان ایران کی بوده است؟

برای یافتن زمان هنگام‌ها^(۷) در ایران به یاری استاد مانوئل بربریان (برجسته ترین لرزه شناس و یکی از بزرگترین چهره‌های زمین شناسی جهان) به نکته‌های بس شگفت رسیده ایم. اما چون همه‌ی آن پیشینه‌ها را نمی‌توان در این گفتار آورد، اینجا از زمان آن سخن نمی‌گوییم، و همین اندازه هست که بر پایه یافته‌های تازه ما جدولی که سکندر امان الهی از نوشته ای غربی آورده است و در این نامه گرامی برای نشان دادن زمان نگاره‌ها بدان استوار شده اند، باید بیکسو نهاده شود. و زمان تهمورث یا کهن ترین نگاره‌های جهان بسی دورتر و دورتر از آن است که در جدول بگنجد! و با این گفتار، می‌توان بر این گونه زمان سنجی که پژوهنده، خود را با آن، هماهنگ کرده است انگشت نهادن، زیرا که وی، خود به رای خویش، زمان بسا از

یافته‌های خویش را هزاران سال پیش کمتر نموده است، اما همین جا می‌باید افزودن که آیا در ایران کسی بوده است که یک جدول دیگر برای این کار پیش نهد، تا پژوهنده ما از آن سود جوید؟ اگر چنین نیست، آوردن این جدول نیز بیراه نمی‌نماید، و جدول کار ما نیز هنوز بدست پژوهندگان نرسیده است. اکنون می‌باید پرداختن به یک نشانه یا نماد که دوبار در دفتر دیده شد!



من گمان دارم با همه سخنان که درباره رام کردن جانوران در دوران تهمورث آمده، این نشان که در زمان‌های پسین کشیده شده، اگر در سرتاسر ایران بگردیم شمار آن بیشتر از دو نگاره خواهد بود، نشان گرز، و چوب دوشاخ ویژه گرفتن جانور، و نیز نيزه‌ی یک شاخ (یا نای هنگام تهمورثی) است. و این چوب دو شاخ پیش از پیدایی ريسمان روایی داشته است. زیرا که در آن هنگام هنوز نیاکان ما به نخ و رشتن و بافتن دست پیدا نکرده بوده اند، پس این چوب دو شاخه را می‌توان پدر کمند، در دوران‌های پسین به شمار آورد!



نماد دیگر که بیشترین شمار نمادها در نگاره‌های پیدا شده را دارد چنین است:



چنین پیداست که این نماد با لوح شماره ۲۸ (روبه ۱۶۳) پیوند دارد.



پژوهنده در زیر این لوح آورده است: سواره ای با اسب یدک! اندکی نازک تر بنگریم، سواره، نگاره ای تازه تر از نگاره جلویی است! و آن نگاره جلو نیز اسب نیست زیرا که دو دست و یک پای برای آن کشیده شده و سر آن نیز به مرغ می‌ماند!

در بندهش نامی از یک جانور سه پای به نام خر سه پای آمده است.^(۸) که ویژگی‌های شگفت برای آن شمرده شده است و از آن میان " او را سه پای و شش چشم و نه گُند (= خایه) " چشمان او دو به چشم گاه، دو بالای سر، و دو به کوهان گاه است "

جای دیگر در بندهش چنین آمده است: " در خران، خر سه پای، در مرغان چَمروش... " ^(۹)

چنین پیدا است که نگاره کهن در این لوح، نشان از خر سه پای و مرغ چمروش دارد، زیرا که سه پای بیش ندارد. سرش به سر مرغ مانند، دو چشم در چشمگاه و دو چشم بر بالای سر دارد، و زیر شکم او نیز " گندگاه " نگاره ای بزرگ است که نمی‌توان آن را باز یافتن! و این خر سه پای را که سر مرغ دارد به هیچ روی نمی‌توان اسب، آن هم اسب یدک در شمار آوردن، زیرا که هیچ کس در جهان دیده نشده است که اسب خود را بر روی اسب یدک بجهاند!

در رویه ۲۸۹ نیز یک نگاره دیگر در میان نشانه‌های نمادین آمده است.



نشانه نمادین همراه با بزکوهی - محل : برکله

که در نگاه من این نیز نماد نیست و یک مرغ بزرگ، همچون سیمرغ را نشان می‌دهد که آهنگ گرفتن یک بز کوهی را دارد.

از نمادهای شگفت که در رویه ۱۸۶ گردآوری شده است نیز چند نگاره را می‌توان از میان نمادها بیرون کشید، تا بررسی نمادها گستره کمتر پذیرد و کار را آسان تر کند.



نمادها

از آن میان این نگاره است که چنین می‌نماید که داستان یک بز کوهی با یک مار بوده باشد! بز کوهی رو به سوی راست نگاره ایستاده، دست چپ خویش را بالا برده و سر را به سوی مار برگردانده است.



سر او (چنانکه امروز می‌گویند) به گونه " سه رخ " به سوی مار و دم خودش چرخیده است، و مار بکمر او پیچیده و دمش دور گردن برآمده، از روی زمین سر را بلند کرده به سوی سر بز می‌نگرد!

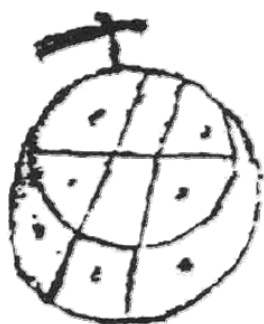


شیوه زیبایی که نگارگر در این نگاره به کار برده است نگرش به ژرفا یا آنچه را که امروز پرسپکتیو می‌نامند، نشان می‌دهد و نگرندگان خارجی که

گمان دارند نگارگر ایرانی (پرسپکتیو) یا ژرفای نگاره را نمی‌شناسد، باید به چنین نگاره‌ها چه در روی سنگ و چه در دفترهای دیگر بنگرند.

اینکه در مینیاتور ژرفا، به خوبی نمایان نیست به گمان نگارگر شناخته شده‌ی زمان "علی کریمی" بدانروی است که "نگارگر مینیاتور کوشش دارد که هر گوشه از گستره دید خود را به همان گونه که هست نشان بدهد." که به سخنی دیگر می‌توان چنین گفتن:

هر بخشی از یک نگاره از دیدگاه خود آن بخش (چه مردمان، چه جانوران و درختان و کوه‌ها) در مینیاتور نشان داده می‌شود، نه از دیدگاه نگرنده، و بر این بنیاد می‌باید که روشن و آشکار و به اندازه خود نگاشته شود!



و نگاره دیگری که در همان رویه آمده است، و بی گمان نماد است (و می‌باید که بر روی آن پژوهش شود)، آشکارا؛ ژرفا را نشان می‌دهد. لوح دیگری که از دیدگاه استاد ابزاری شگفت آمده است، به گمان بنده چنین می‌نماید: در بالا، در سوی راست یورش یک خانواده شیر به یک بز کوهی

نشان داده شده است، و در پایین که در دو زمان کشیده شده؛ یک مرغ بزرگ را نشان می‌دهد که جاننداری دیگر را بر زمین افکنده و می‌خورد. و بخشی که در زمان‌های پسین بدان افزوده شده است، و شاید نگارگر پسین، در اندیشه چنین داشته است که هر خورنده را خورنده دیگر می‌خورد، و این؛ نمایش چرخه زیست است که در جام زرین مارلیک نیز دیده می‌شود.

لوحه که در شاه نشین آشنا خور پیدا شده است چنین است:



اما برای آنکه، دیدگاه من از این نگاره روشن شود، می‌باید که نگاره به اندازه ۹۰ زینه (درجه) به سوی چپ چرخانده شود.



با همه این سخنان، بخش نشانه‌های نمادین این دفتر چنان گسترده است که جا برای پژوهش‌های چند ساله می‌گشاید. و این سخنی است که خود از آقای فرهادی شنیده‌ام؛ ایشان می‌گویند که پیدا کردن این نگاره‌ها و سختی‌ها و رنج‌های روان‌فرسا و جانکاه گردش در دره‌ها و کوه‌ها، با من بوده و اکنون بر پژوهندگان دیگر است که از این نگاره‌ها دری به سوی فرهنگ ایران بگشایند!

یک دوره پس از نگاره‌های هنگام تهمورث، آنجاست که بند و کمند و دام پیدا می‌شود، زیرا که نخ و رشتن و بافتن پدیدار می‌گردد و آن هنگام جمشید، یا زمان تابندگی زندگی آریاییان باستان است.

بیاموخت شان، رشتن و تافتن بتار اندرون، پود را بافتن

در این هنگام نگاره گرفتن جانوران با کمند، و نیز یک گونه دام ویژه که بخشی از آن چوبین و چنبره مانند است و بخش دیگر آن ریسمانی است در چند نگاره دیده می‌شود.



**نگاره ای از شکار و اجزای ناشناخته
محل ، شاه نشین آشا خور**

نگرش به این نگاره‌ها، آشکارا نشان می‌دهد که از دیدگاه زمانی نزدیک تر به ما هستند. زیرا که فرسایش برف و باران و باد، در آنها کمتر دیده می‌شود.

در هنگام‌های پسین، شمشیر و گرز فلزی پیش می‌آید، و آن هنگامی است که از دیدگاه زمانی نزدیک تر است به ما، چنان که نگاره‌ها نیز از تازگی بیشتر نشان دارند!

در شاهنامه، زمان پیدایی گرز فلزی به هنگام فریدون و کاوه می‌رسد، و آن هنگام آغاز بهره‌وری از مس گذاخته در ایران زمین است که بر بنیاد پژوهش‌های بنیاد نیشابور به شش هزار سال پیش باز می‌گردد. اما یافته‌های باستانی نشان می‌دهد که تیر و کمان، با پیکان سنگی پیش از آن هنگام روایی داشته است، و شاید بودن که در هنگام‌های پیشتر از پیکان با مس کوبیده (که پیرامون ۱۰/۰۰۰ سال پیش پیدا شده) نیز بهره می‌برده‌اند، اما نکته در اینجا است که یک نگرنده اروپایی که گفتارش درباره تیر کمان، در بررسی‌های همه جانبه پژوهنده در این دفتر آمده است. چنین اندیشیده است: "دوره پایان عهد توحش با اختراع تیر و کمان آغاز گردید"

و چنین پیداست که نامبرده، زمانی را که مردمان با یکدیگر جنگ نداشته‌اند و همگان با آشتی از داده‌های خداوند در پهنه زمین برخوردار می‌شدند، "دوره توحش" می‌نامد، و از آن هنگام که مردمان توانستند از راه دور، و با کمین، جانوران و دیگر مردمان را بی‌جان کنند، "دوره تمدن" می‌نامد! دو نکته دیگر بر این سنجش می‌افزایم؛ نخست پیدا شدن نگاره جانوری با سه انگشت، که چون به روشنی در دست و پای او دیده می‌شود، اندیشه را به سوی جانورانی از گونه‌های دیگر می‌کشاند، که گروه آنان در زمان‌های پسین از میان رفته است.



جانور زره بوش سه سم
سنگ نگاره دزرک بند مزاین

دیگر مرد یا زن بالدار است که می‌باید نماد آرزوی مردمان برای پرواز باشد و آن را در نگاره کورش در پاسارگاد می‌بینیم. اما یک نگاره دیگر از مردی بالدار و شاخک دار در تنگ غرقاب پیدا شده است که گزارش درباره آن را به آینده وا می‌نهم.

چون گفتار من بخشی از این دفتر است یکی دو نکته را نیز بیفزایم که انگشتی نیز بر برخی از کاستی‌های دفتر (از دیدگاه خودم) نهاده باشم و کار من همه آرایش (۱۰) دفتر نبوده باشد!

نخست درباره نام این دفتر است، و امروز به جای واژه موزه فرانسوی، گنجینه را پیشنهاد کرده اند، که اگر در کار فرهنگستان، تنها یک پیشنهاد، در خور و سزاوار بوده باشد، همین یک واژه است. اما اگر بخواهیم همین نام موزه را نیز بیاوریم؛ "موزه‌ها" گروه (جمع) را نشان می‌دهد و یای «یگانه» پس از گروه چه می‌گوید؟

اگر نویسنده پیش از چاپ از من می‌پرسید پیشنهاد می‌کردم "موزه‌های گذر باد" یا "موزه‌های زیر باران" یا "موزه‌های زیر برف و باران"...

نکته دیگر کاربرد واژه "جادویی" در بسی گفتارهای این دفتر است که به باور من نشان از اندیشه غریبان دارد زیرا که آنان همه چیزهای ساده فرهنگ ما را به "جادو" بازمی‌گردانند!

کار بانوی چوپان را که در نزد خود نویسنده، نگاره سگ و چوپان و کشک را بر چادر خویش می‌کشد و با این کار شادی چوپان و سگ را با فرآورده‌های فراوان کشک (که خوراک زمستانی آنان است) آرزو می‌کند، و هیچ نشان از جادوگر و آتش‌های رنگین و اشباح رازآلود در کنار چادر دیده نمی‌شود، چرا می‌باید جادویی بنامیم؟

از این دست است. گوزن جادویی، کبک جادویی، رقص جادویی... در سرتاسر دفتر!

پژوهنده پس از به پایان بردن کار میدانی، از هیچ کوششی در راه پژوهش‌های فرهنگی چه در ایران و چه در کشورهای جهان کوتاهی نکرده است و درهای تازه در این راه گشوده است و با فروتنی ویژه که ویژه فرهنگ ایرانی است، و در میان آنانکه بیش از هر کس دیگر دل بدین فرهنگ دیر پای بسته اند و از جان خود در راه پژوهش آن گسسته اند، بیشتر دیده می‌شود، چه در دفتر خود و چه در گفتارهای فراوان از ایرانیان می‌خواهد که یاری به پژوهش و بازشناسی نگاره‌های ایرانی بنمایند و این رهاورد را رهاورد فرهنگی همه نیاکان برای فرزندان در شمار آورند و به پژوهش‌های وی بسنده نکنند، و با پیوستن به این پژوهش، ریش خونین کم کاری‌ها، و آسان‌گیری‌های چند سده پیش را مرهم نهند، جایگاه نیاکان خود را در گستره فرهنگ جهانی بازشناسند، و بکوشند تا خویش را بدان جایگاه رسانند... و خود با انبوه پژوهش‌های فرهنگی و کوشش‌های میدانی در سرتاسر دشت‌های فراخ ایران زمین و بر فراز کوه‌های بلند، با پیوستن به رود روان فرهنگ ایران در اندیشه‌های مردمی، دانش‌های مردمی، گفتارهای مردمی، با گرمی داشت یک یک سخنان گوهر بار روستاییان ایران، نشان داده است که چگونه می‌توان بدین فرهنگ شکوهمند، مهر ورزید و جان در پای آن افشاند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بنگرید به کتاب هنر ایرانی. گیرشمن. ترجمه محمد معین جلد اول، جام طلایی حسنلو
- ۲- بنگرید به "زندگی و مهاجرت آریائیان بر پایه گفتارهای ایرانی". فریدون جنیدی، تهران ۱۳۵۸. بخش تهمورث
- ۳- این واژه در اوستا به گونه زئنگه zaenangh و در پهلوی زین zen همان جنگ افزار است که در زبان ارمنی نیز هنوز به گونه زین کاربرد دارد.
- ۴- این گفتار بخشی از گزارش تفسیر شاهنامه است که بنام "داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی" زیر دست دارم و برای بزرگداشت کار استاد فرهادی آنرا پیش از چاپ در نامه خودم در این بخش می‌آورم.
- ۵- شگفت است که تبهکاران انگلیسی چون زندان‌های استرالیا را شکستند و به بیرون گریختند و سخت‌ترین آزارهای جهان را به بومیان آرام آن سرزمین روا داشتند، آنان را aboriginal یا غیر اصلی می‌نامند، زیرا گمان می‌برند که خودشان باشندگان اصلی آن سرزمین اند.
- ۶- در این زمینه گفتار فراوان دارم، اما اینجا نمی‌توان از همه آنان یاد کردن.
- ۷- هنگام در زبان پهلوی و فارسی برابر با دوره است.
- ۸- بندهش. فرنیغ دادگی. ترجمه مهرداد بهار، تهران ۱۳۶۹. رویه ۱۰۱.
- ۹- همان. رویه ۸۰.
- ۱۰- آرایش یک بار در شاهنامه با کاربرد واژه "تعریف" آمده است، در گفتار رودابه با کنیزکان خود رخ من به پیشش بیاراستید؟